أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلوةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيّينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 در بیان فقرات شریف حدیث عنوان بصری مطلب به اینجا منتهی شد كه امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند:

 «من در هر شبانه‌روز اوراد و اذكارى دارم و نبايد ارتباط با شما مانع آن اوراد و اذكار شود.»

## لزوم تمرین و ممارست جهت فعلیت پیدا كردن استعدادات اجمالی‌

 عرض شد كه به‌طوركلی طبیعت انسان هیولانی و استعدادی است و لذا در ارتباط با كسب كمالات نیز حالت استعداد و تهیؤ دارد؛ به‌عبارت‌دیگر همان‌طور كه برای رسیدن به مسائل دنیوی اعم از علوم و حِرَف و صناعات و غیره به تمرین و ممارست نیاز است، در مسائل معنوی و سلوك روحانی نیز به ممارست احتیاج است.

 بنابراین، برای به فعلیت درآوردن آن استعدادات اجمالی كه نفس به‌واسطه نزول از مقام كبریائیتِ ذات حق واجد آن شده، به تمرین و ممارست نیاز است؛ لذا

 اگر این نفسی كه به ماده و شئون دنیا تعلق گرفته، بخواهد از آن بریده شود و به عالم معنا صعود كند، باید ادوات و اسبابی در اختیار داشته باشد تا بتواند به‌واسطه آنها مراتب غیب را بپیماید و حُجُب غیب یكی پس از دیگری برای او منكشف گردد.

## ضرورت ذكر در طی مراتب سلوكی، سنت نظام عالم تكوین‌

 نظام عالم براین‌اساس است كه بدون تمرین طی این مراتب ممكن نیست، و دیگر صحت و عدم صحت این اساس به ما مربوط نمی‌شود و نمی‌توان اعتراض كرد كه چرا برای رسیدن به آن مقامات به تمرین و تكرار عبادت و ذكر احتیاج است.

 لیوانی كه در دست بنده است، جسم سختی است كه در تعارض با جسم نرم همیشه غالب است؛ حال اگر كسی آن را محكم به دست من بزند، درد می‌گیرد و شاید استخوان آن ترك بردارد یا بشكند، و این لازمه برخورد یك جسم سخت با یك جسم غیرقابل‌انعطاف است. وقتی انرژی از جسمی به جسم دیگر منتقل می‌شود، اگر آن جسم بتواند، مقابله و مقاومت می‌كند و اگر نتواند، آن را در خودش می‌پذیرد و این انرژی موجب متلاشی شدن آن جسم می‌شود؛ وقتی سنگی را در آب می‌اندازند، به‌جهت سنگینی وزنش در آب فرو می‌رود؛ تمام این مسائل براساس قوانین فیزیكی است و دلیل آنها با خود آنهاست.

## نیاز ذاتی نفس هیولانی انسان به‌جهت فعلیت پیدا كردن استعدادات ظاهری‌

 در این نظام نیز نفس انسان حالت هیولانی و استعداد دارد و برای اینكه به فعلیت و ظهور و بروزی برسد، به اعمالی نیاز دارد. من‌باب‌مثال اگر كسی بخواهد خطاط شود باید تمرین كند؛ اگر كسی بخواهد راننده حاذق و ماهری شود، باید در اولین ساعات به تمرین تعویض دنده و امثال‌ذلك مداومت داشته باشد تا اگر دفعتاً در موقعیتی لغزنده و غیرمتعادل قرار گرفت، بتواند به بهترین شیوه عمل نماید. یك راننده حاذق باید قبلًا این طُرُق را تمرین كرده باشد و الّا اگر در خواب و مكاشفه هم این راه‌ها را به او بگویند، تا با دست خود درِ ماشین را باز نكند و پشت فرمان ننشیند و در كوهستان و زمین خاكی و یخ‌زده راه نرود، نمی‌تواند ماشین را كنترل كند.

 درس خواندن طبیبی كه در دانشگاه تحصیل می‌كند هیچ فایده‌ای ندارد، مگر اینكه بالای سر مریض معاینه بالینی كند و آنچه را خوانده با تجویز دارو پیاده كند و

 عكس‌العمل و نتیجه آن را ببیند؛ تنها دراین‌صورت است كه طبیب بعد از مدتی ممارست داشتن، از آن مرحله استعدادی در موقعیتِ تحصیل، به مرحله فعلیت خواهد رسید. این مسئله لازمه طبع بشر است.

## احتیاج مضاعف انسان به ممارست در امور باطنی‌

 همین‌طور كه نفس بشر در مسائل ظاهری به ممارست احتیاج دارد، در مسائل سلوكی هزاران برابر به تمرین نیازمند است.[[1]](#footnote-1) واضح و مشخص است كه اگر فقط یك روز، یك ساعت، یك لحظه، زمام نفس را برعهده خودش بگذارید تا یك كاری از روی هوی انجام دهد، یك‌مرتبه یك سال به عقب خواهید رفت؛ لذا در روایات بر مواظبت و مراقبت بسیار تأكید شده كه اگر فردی یك اربعین ممارست داشته باشد، چه نتایجی حاصل خواهد شد.

 اگر هر فردی در هر رشته‌ای دو روز را تعطیل كند، وقتی دوباره وارد آن رشته می‌شود، كُند خواهد شد و آن سلاست و روانی، تهیؤ و آمادگی دو روز گذشته خود را نخواهد داشت.

 ممكن است انسان در درس روز شنبه یك مقلّد، و در درس روز پنج‌شنبه یك مجتهد باشد و بعد از یك هفته دیگر به‌واسطه عدم تدریس و ممارست با شاگرد اجتهاد از او سلب شده باشد!

 اگر كسی‌كه مسئول مراجعه به پرونده‌ها و اسناد در یك اداره است یك هفته كار خود را تعطیل كند، وقتی دوباره بر سر میزش می‌نشیند آن روانی و آمادگی قبل را ندارد.

 مسئله سلوك نیز همین‌طور است؛ البته با این تفاوت كه در اداره‌جات دو روز پنجشنبه و جمعه تعطیل می‌شود، ولی سالكی كه در راه خدا وارد می‌شود تعطیلی و مرخصی ندارد. افرادی كه می‌گویند: «ما حالا وقت زیادی داریم، این دو روز را بگذرانیم، بعد توبه می‌كنیم» مسئله را متوجه نشده‌اند!

## استمرار و مراقبه، مانع ایجاد حال استدراج‌

 ازطرف دیگر ممكن است انسان به‌واسطه بعضی قضایا به استدراج مبتلا شود و به‌تدریج آن حالت انبساط و روحانیت ضعیف گردد؛ لذا باید مراقبه داشته باشد. اگر مراقبه نباشد، ممكن است كه یك صحبت اثری در نفس بگذارد و درجه‌درجه او را تغییر دهد؛ در اینجا اگر انسان متوجه زنگ خطر شود و احساس كند آن حال قبل را ندارد، بالطّبع دیگر تكرار نمی‌كند؛ اما اگر متوجه نشود، با یك صحبت دیگر یا نگاه به زن نامحرم به‌تدریج و پیوسته آن حال سابق خود را از دست می‌دهد تا اینكه یك‌مرتبه متوجه می‌شود كه در وضعیت دیگری قرار گرفته است و با خود می‌گوید:) من چه عملی انجام داده‌ام كه دیگر آن حال سابق را ندارم؟! (

## ریشه استدراج در حسن ظنّ كاذبِ انتساب صرف به اولیاء الهی‌

 علت این مسئله آن است كه این افراد دچار یك دل‌خوشی و حسن ظنّ كاذب می‌شوند و با خود می‌گویند:) دیگر اسم ما در این دفتر ثبت شده است! (زهی خیال باطل! مرحوم والد حدود پنج سال قبل از فوتشان رفقای مشهد را جمع كردند و فرمودند:

## انذار اكید علّامه طهرانی در سنوات آخر عمر پیرامون عدم انتفاع سالك از انتساب صرف به اولیاء الهی‌

 پیمودن راه خدا تنها به حرف و گفتار نیست، بلكه توأم با عمل است. هر مقداری كه انسان عمل كند ناجح و صاعد است و به هر مقداری كه عمل نكند عقب افتاده است.

 رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در فتح مكه بالای كوه صفا آمدند، و در وقتی‌كه جمیع بنی‌عبدالمطّلب در حول‌وحوش آن حضرت جمع بودند و اجتماع عظیمی بود و بر كفار فائق شده بودند و مشركین مطرود و منفور و شكست‌خورده و ذلیل و طُلَقاء حساب شدند، و قدرت و عظمت و عزت و شوكت انحصار بر آن حضرت و خاندان آن حضرت و بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطّلب داشت، در یك خطبه خیلی مختصر كه مفادش را عرض می‌كنم فرمودند:

 ای بنی‌عبدالمطّلب، بدانید! حالا كه اسلام غلبه كرده و عزت با اسلام است و خداوند ما را پیروزی داده و كلمه حق را بر كلمه باطل غلبه داده، خیال نكنید كه به‌واسطه انتسابی كه شما به من دارید كار تمام شده است و به قول‌

 ما خَرِتان از پل گذشته، و هر كاری و عملی انجام بدهید به‌واسطه انتساب با پیغمبر آخرالزّمان بخشوده و قابل اغماض است یا اینكه صحّه می‌خورد و پسندیده است؛ ابداً این‌طور نیست!

 هركسی در گرو عمل خود است، من در گرو عمل خودم هستم و شما هم در گرو عمل خودتان!

 إنَ‌ (لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ)[[2]](#footnote-2).[[3]](#footnote-3)

 اگر من خودم هم عصیان خدا را به‌جا بیاورم ساقط می‌شوم و در درّه هلاكت سقوط می‌كنم.

 این توصیه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به فرزندانش، و همه ائمه علیهم‌السّلام به فرزندان و اقرباء و خویشان و دوستان و نزدیكان آنها بوده است.

 مسئله، مسئله‌ای نیست كه انسان به‌صِرف انتساب بخواهد بهره‌برداری كند و جلو بزند، و برخلاف سنت تامّه پروردگار چیزی را به چنگ آورده و به‌دست آورد.

 اگر این‌طور باشد خُب خدا ظالم است! خداوند كه نسبت به همه موجودات به یك نظر عمل می‌كند. اگر بخواهیم در این موضوعات ببینیم كه بی‌رویگی و بی‌عملی و صرف انتساب، ایجابِ مقام و منزلت و حركت و وصول و اینها دارد، خُب این معلوم است كه صددرصد غلط است. سلوك عبارت است از عمل! سلوك راه خدا عمل است! سالك یعنی كسی كه قدم راستین در راه می‌گذارد؛ و از همه كارهای او مهم‌تر توطین نفس است كه در اول‌وهله باید كمر ببندد و خودش را به‌حول و قوّه خدا از همه آفات و عاهاتی كه در این طریق است محفوظ بدارد.[[4]](#footnote-4)

## بی‌فایدگی ادراك اولیاء الهی، بدون عمل به دستورات آنان‌

 شواهد و تجارب خارجی نیز مثبِت این قضیه است؛ چه بسیار افرادی كه سال‌ها در خدمت بزرگان بودند و به چنین سرنوشتی مبتلا گشتند.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید:) پیغمبر مطلبی را به من نگفت كه از دیگران كتمان كند، مطالبی را كه به من گفت به دیگران هم گفت. (اولیاء الهی نیز برای همه افراد صحبت می‌كردند و مسائل را بیان می‌نمودند، اما از این میان بعضی از افراد با جدیت به مطالب عمل می‌كنند و بعضی عمل نمی‌كنند.[[5]](#footnote-5) حال اگر شخصی مُدام بگوید: من بیست سال در خدمت بزرگی بوده‌ام، تا وقتی‌كه عمل نكند، فایده‌ای ندارد! لذا نصیب افرادی كه به‌صِرف ارتباط و مراوده و حشرونشر داشتن بسنده می‌كنند، به همان مقدار است، و افرادی هم كه به تمام مطالب و دستوراتی كه بزرگان فرموده‌اند عمل می‌كنند، به نتیجه عمل خود خواهند رسید.

 عكس این قضیه نیز صادق است؛ اگر شخصی كه نورانیتی پیدا كرده است با مسائل مكدِّری مواجه شود، این قضایا كم‌كم آن حال و وضع قابل تغییرِ نفسِ او را تغییر می‌دهد و برمی‌گرداند. براین‌اساس است كه بزرگان می‌فرمایند نفس باید تحت تربیت قرار بگیرد؛ اگر نفس تربیت نشود، براساس هوی و منویات خود مسائل را توجیه و حركت می‌كند و اگر نفسی براساس توجیه حركت كند دیگر رشد نخواهد داشت؛ نفسی رشد دارد كه برخلاف اهواء حركت نماید.

## احكام تقبیل ید

 حال كه مطلب به اینجا منتهی شد، نكاتی را راجع‌به مسئله تقبیل و دست بوسیدن عرضه می‌دارم. گرچه مسئله احترام به‌جای خود محفوظ است، اما در روایات نیامده است كه انسان باید دست هركسی را ببوسد و حتی در دو روایتِ ذیل و سایر روایات، مطلب برخلاف این است:

## روایتی پیرامون انحصار جواز دست بوسیدن به پیامبر و وصی او

 روايت اول:

 علىِّ، عن أبيهِ، عن إبنِ أبى عُمَيرٍ، عن زَيدٍ النَّرسىِّ، عن علىِّ بنِ مَزيدٍ صاحِبِ السّابِرى، قالَ: «دَخَلتُ على أبى عَبدِ اللَه عليهِ السّلامُ فَتَناوَلتُ يدَهُ فَقَبَّلتُها، فَقالَ:" أمّا إنّها لَا تَصلُحُ إلّا لِنَبىّ أو وَصىِّ نَبىّ."»[[6]](#footnote-6)

 «علی‌بن‌مزید می‌گوید: خدمت امام صادق علیه‌السّلام آمدم و دست آن حضرت را گرفتم و بوسیدم؛ حضرت فرمودند:" متوجه باش كه تقبیل ید و اینكه دست مرا می‌بوسی، سزاوار نبی یا وصی نبی است."»

## روایتی پیرامون انحصار جواز تقبیل ید، به پیامبر و كسی كه حكایت‌كننده از پیامبر است‌

 روايت دوم‌ از امام صادق علیه‌السّلام:

 لا يقَبَّلُ رأسُ أحَدٍ و لا يدُه إلّا [يد] رسولَ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم أو مَن أُريدَ بِهِ رسولَ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلَّم.[[7]](#footnote-7)

 ) سر[[8]](#footnote-8) و دست كسی را نمی‌بوسند مگر پیغمبر یا فردی كه نشان‌دهنده و حكایت‌كننده از پیامبر باشد و انسان می‌خواهد به‌واسطه او به رسول خدا تقرب بجوید. ([[9]](#footnote-9)

## خلاف بودن روش متداولِ لزوم دست‌بوسی علماء

 گرچه روایاتی بر لزوم بوسیدن دست پدر دلالت دارد، اما این سنّتی كه افراد باید در هنگام ورود بر عالِم دست او را ببوسند و تواضع و احترام خود را به این كیفیت ابراز كنند، قطعاً خلاف و باطل است.

 گرچه در زمان‌های سابق حتی پای سلطان یا سریر و پایه‌های تخت او را می‌بوسیدند وگویا بدن شریف پادشاه (!) بالاتر از این بوده كه مورد تقبیل افراد واقع شود، اما سابقاً این مسئله میزان معتدلی داشته و درموردِ امام علیه‌السّلام و یا فردی كه به‌خود نمی‌گرفته مطرح بوده است، نه نسبت به هر فرد و در هرجا و به هر كیفیت!

 پاسخ مرحوم علّامه طهرانی نسبت به علت نبوسیدن پای مرحوم حدّاد

 در اینجا مطلبی را از مرحوم آقا رضوان اللَه علیه نقل می‌كنم كه تابه‌حال برای احدی بیان نكرده‌ام. در آن ایامی كه ایشان به‌جهت ناراحتی قلبی یك هفته در بخش خصوصی و یك هفته در بخش عمومی بیمارستان بستری بودند، بنده در خدمتشان بودم و از مسائلی كه در ذهن داشتم سؤال می‌كردم. یك شب راجع‌به كیفیت ارتباط ایشان با مرحوم آقای حدّاد سؤالاتی پرسیدم؛ یكی از آن سؤالات این بود: «آیا شما تابه‌حال پای آقای حدّاد را بوسیده‌اید؟» فرمودند: «خیر.» عرض كردم: «چرا؟» ایشان فرمودند:

 من دست آقای حدّاد را می‌بوسیدم، ولی نمی‌خواستم به‌عنوان اظهار تذلّل و تواضع، لطافت نحوه ارتباط من با ایشان در حدّ بوسیدن پا پایین بیاید.

 می‌خواستم ارتباطم ظهوری داشته باشد كه بعضی تصور تملّق و جابازكردن نكنند و نمی‌خواستم كه در نحوه ارتباطم این مظاهر وجود داشته باشد و برای رسیدن به آن به این كارها متوسل شوم؛ اما دست بوسیدن بین شاگرد و استاد یك امر عادی و طبیعی است و بر تملّق یا یك مسئله غیرعادی حمل نمی‌شود.

 این نكته برای بنده بسیار جالب، راه‌گشا و مهم بود. وقتی انسان به هزار نوع دیگر می‌تواند احترام كند، چرا كاری كند كه در عرف یك عمل غیرعادی تلقّی شود و آن‌وقت به‌دنبال پاسخ‌گویی و توجیه آن برآید؟! چرا آن محبت و انس، نباید یك حالت عادی داشته باشد؟!

 بنده بشخصه احساس می‌كنم كه اگر فردی وارد شود و دست مرا نبوسد، برخی می‌گویند:) این فرد اصلًا خصوصیات اخلاقی و محبت را ندارد كه دست نبوسیده است (؛ این مطالب همه توهّمات و تخیلات است.

## پاسخ مرحوم حدّاد در كراهت مرحوم علّامه طهرانی نسبت به دست‌بوسی مردم: «دست را از خود نبین!»

 بهترین رفیق بنده شخصی است كه با من معانقه كند و دست مرا نبوسد، گرچه مرحوم آقا به مرحوم آقای حدّاد عرض كردند:) من از اینكه مردم می‌آیند و دست ما را می‌بوسند ناراحت هستم. (و ایشان فرمودند:) دست را از خود نبین! (این حكم شامل ما نمی‌شود كه از خود می‌بینیم و گیر داریم؛ زیرا احكام مترتّب بر موضوعات است و با تبدّل موضوع، حكم نیز متفاوت می‌شود؛ لذا ما مصداق این حكم نیستیم.

## درخواستی اكید راجع‌به عدم تقبیل دست‌

 غرض از ذكر این مسئله نعوذباللَه اشكال به كلام مرحوم آقای حدّاد نیست و ما خاك پای درگاه دوستان مرحوم آقا هم نمی‌شویم؛ دعا بفرمایید كه إن‌شاءاللَه خداوند در آینده، نقایص ما را به كمالات تبدیل كند تا دست را دست خود نبینیم.

 غرض در اینجا نحوه ارتباطی است كه مرحوم والد درموردِ مرحوم آقای حدّاد نقل فرموده‌اند و دیگر به اینكه دیگران چگونه هستند كاری نداریم؛ ما چند نفری هستیم كه دور هم می‌نشینیم و صحبت می‌كنیم و انس و محبتی داریم و غیر از این كاری از دست ما برنمی‌آید.

 از مدت‌ها پیش بعضی جریانات مرا متأثّر كرده است و نمی‌خواهم ارتباط بنده با دوستان و افرادی كه بحمداللَه خداوند توفیق رفاقت و مصاحبت با آنها را نصیب فرموده به كیفیتی باشد كه خارج از ضمیر من می‌گذرد. طبعاً هركسی در مصاحبت و برخورد با رفیق خود توقعات متقابلی دارد؛ توقع مصرّانه بنده از دوستانم این است كه دست مرا نبوسند. بنده فی‌حدّنفسه از زمان سابق نسبت به این قضیه متأثّر و مُتأذّی می‌شدم و میل دارم كه این قضایا در ارتباط با رفقا و دوستان ما وجود نداشته باشد.[[10]](#footnote-10)

## دست‌بوسی‌ها و حریم‌های اعتباری، از مصادیق شئون دنیا

 بنابراین درخواست حقیر از دوستان این است كه صداقت و رفاقت و محبت و مودّت را در غیر از چنین موردی به بروز و ظهور آورند! ما چه الزامی داریم كه حتماً همان عملی را انجام دهیم كه بقیه انجام می‌دهند؟! آیا این سلام و صلوات‌ها و حریم قرار دادن‌های دیگران صحیح است كه ما هم دنباله‌رو آنها باشیم یا همه از شئون دنیاست؟!

## انتقادی از زیارت یكی از مراجع سابق در حرم امام رضا علیه‌السّلام‌

## اهمیت امكان طواف بر گرد ضریح معصومین علیهم السّلام (ت)

 در زمان شاه كه هنوز دور ضریح حضرت علی‌بن‌موسی الرّضا علیه و علی آبائه آلافُ التّحیة و الثّناء، نرده نكشیده بودند و زن و مرد جدا نبودند،[[11]](#footnote-11) بنده در حرم مشغول زیارت بودم كه دیدم یكی از مراجع گذشته درحالی‌كه ده نفر برای او زوّار را كنار می‌زدند و كوچه باز می‌كردند، به زیارت آمده است! راه را باز كردند و ایشان به ضریح دست مالید و زیارتی كرد و بعد دوباره با فریاد «كنار برویدِ» آنها، زوّار كوچه باز كردند تا ایشان برگردد.

 این زیارت به كمرتان بخورد! كجای این عمل، زیارت است؟ مگر بین تو و سایر زوّار چه فرقی است كه باید كنار بروند؟! این زیارت نیست، فرعونیت و جهل و نفهمی است!

## حكایتی از طواف مرحوم علّامه طهرانی به گرد ضریح امام رضا علیه‌السّلام‌

 مرحوم والد دور ضریح امام رضا علیه‌السّلام طواف می‌كردند[[12]](#footnote-12) و چون حال ایشان مساعد نبود، شخصی می‌خواست افراد را به‌جهت اینكه به ایشان برخورد نكنند، دور كند؛ وقتی متوجه شدند، فرمودند:

 آقا! هركس مشغول به انجام كاری است؛ به زوّار چه كار دارید؟! همه می‌آیند و ما هم یكی از اینها؛ آن كسی كه در وقت شلوغی به حرم می‌آید باید این لوازم را نیز به‌جان بخرد.

 این چه حساب قرب و بُعدی است كه ما در این مسائل برای خود قائل شده‌ایم؟! شاید آن بیچاره مفلوكی كه سَلانه‌سَلانه با عصا به حرم می‌آید، هزاران مرتبه از بنده و امثال بنده به مقام و موقعیت علی‌بن‌موسی الرّضا علیه‌السّلام نزدیك‌تر باشد؛ چرا او را كنار می‌زنید؟! تمام این بیابروها و قُرق كردن‌ها، خلاف و از شئون دنیاست و این افراد بویی از رحمانیت پروردگار نبرده‌اند.

 مرام امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السّلام این‌گونه نبوده است؛ روش امیرالمؤمنین در هنگام خانه‌نشینی و هنگامی كه به حكومت رسید، بر یك منوال بوده است. اگر مرام بزرگان را ملاك قرار دهیم و به آن عمل نماییم، جلو می‌افتیم و الّا عقب خواهیم ماند.

## نقصان ابدی مرتبه كمالی انسان در اثر تسویف‌

 این نفس احتیاج به ممارست دارد. همان‌طور كه در جلسات گذشته عرض شد برای هر شخصی وقت محدودی وجود دارد كه این سهمِ محدود یا تماماً در دنیاست یا مقداری از آن در دنیا و مقداری در آخرت است. اگر انسان حقّ این سهم محدود را در وقت مربوطه انجام دهد، به همان مقدار جلو خواهد بود و اگر انجام ندهد آنچه را

 خداوند از الطاف و نعماتش بعداً نصیب می‌كند جایگزین این سهمِ ازبین‌رفته نخواهد شد و اگر شخصی به فناء نیز برسد از حساب او كم خواهند گذاشت.

## ظهور اثر استمرار مراقبه پس از فنای ذاتی در میزان سعه و ظرفیت سالك‌

 اثر آن سهم در بعد از فناء كه ظرفیت‌ها را تقسیم می‌كنند، مشخص خواهد شد؛ زیرا میزان بزرگی و سعه ظرفیتی كه نصیب هر شخص می‌شود براساس تلقّی اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار بعد از فناء است و الّا در مرتبه فناء كه انسان ادراكی ندارد.

 انسان در مرتبه قبل از فناء كه هنوز جنبه رحمانی همه شوائبِ وجودی او را فرا نگرفته است، فقط مشاهداتی در عالم انیت و مقدّمیت دارد و در مرتبه فناء نیز به‌طوركلی ادراكی ندارد؛ بنابراین آثار تمام این مقدّمات، تمرین‌ها، مراقبه‌ها و مجاهده‌ها برای بعد از مرتبه فنا خواهد بود. مرتبه انسان بعد از فناء به مقدار ظرفیتی كه در هنگام وصول به فناء تحصیل كرده است، تقدیر و اندازه‌گیری می‌شود.

 در دریا مَشك و ظرف پیدا نمی‌شود و غیر از آب چیزی نیست؛ ظرف را باید قبل از رفتن به دریا تحصیل نمود تا بتوان آن را از آب دریا پُر كرد و بیرون آمد.

## بهره‌مندی و رفع عطش از بحر توحید، به میزان تحصیل ظرفیت‌

 در دریا هرچه هست آب است؛ انسان به هر مقدار كه قبلًا تحصیل ظرفیت كرده باشد، نصیب بیشتری از آب دریا برای رفع عطش و آبیاری مزارع و متنعّم كردنِ دیگران خواهد داشت. یك ظرف آب یك‌ساعته تمام می‌شود، اما اگر شخصی با خود یك لوله آب چهاراینچی از دریا بیاورد می‌تواند محله‌ای را سیراب كند و اگر یك رودخانه بیاورد، می‌تواند شهری را سیراب كند.

## میزان ظرفیت وجودی رسول خدا

 پیغمبر در این دریا رفت و با سعه و ظرفیتی كه داشت غیر از خدا تمام مخلوقات اعم از عوالم ملائكه مقرّب مانند جبرائیل و میكائیل و روح‌القدس، عالم تقدیر و مشیت، جنّ و انس، مَلَك و فَلك، جماد و نبات، همه را گرفت و با خود بیرون آورد.

## كلام علّامه طهرانی پیرامون تأثیر ابتلائات در اعتلای مقامات‌

 اینجاست كه به آن كلام عرش‌بُنیان مرحوم آقا می‌رسیم كه می‌فرمودند:

 من به این نتیجه غیرقابل‌انكار رسیده‌ام كه به هركس به هر مقدار كه مقام بدهند، به همان مقدار هم ابتلاء می‌دهند.

## فزونی ابتلائات رسول خدا و امیرالمؤمنین از تمام افراد بشر

 البَلاءُ لِلوَلاء

 ؛[[13]](#footnote-13) و[[14]](#footnote-14) براین‌اساس ابتلائات پیغمبر و در مرتبه بعد ابتلائات امیرالمؤمنین از همه افراد بشر بیشتر بوده است.

## ضرورت ابتلاء و تمرین در تربیت نفس بشر

 خصوصیت نفس بشر چنین است كه به همان مقدار كه به ابتلاء نیازمند است، به كار و زحمت احتیاج دارد. اگر نفس انسان مانند مخزن بنزینی بود كه با یك جرقه شعله‌ور می‌شد، دیگر نیاز نبود كه برای روشن شدن مُدام كبریت زده شود. یك ماشین فرسوده در زمستان سرد با یك استارت روشن نمی‌شود، ولی یك ماشین نو با باتری نو و دست‌نخورده با اولین استارت روشن می‌شود؛ وضعیت ما، وضعیت ماشینی است كه با این دنیا آغشته شده و از تهیؤ و آمادگی دور گشته است.

من مَلك بودم و فردوس برین جایم بود \*\*\* آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم‌[[15]](#footnote-15)

 هرچه بر سر ما می‌آید از خوردن آن گندمی است كه ما را به این دنیا مبتلا كرد.

منبسط بودیم و یك جوهر همه‌ \*\*\* بی‌سر و بی‌پا بُدیم آن سر همه‌

یك گهر بودیم همچون آفتاب‌ \*\*\* بی گِره بودیم و صافی، همچو آب‌

چون به صورت آمد آن نور سره‌ \*\*\* شد عدد چون سایه‌های كنگره‌

كنگره ویران كنید از منجنیق‌ \*\*\* تا رود فرق از میان این فریق‌[[16]](#footnote-16)

 در آن عالم كسی به كسی كاری نداشت؛ كسی از كسی طلبی نداشت؛ چك، سفته، دادگاه، زندان، مِلك من و تو و وكیلی وجود نداشت؛ غیر از خوشی، خرّمی، یك‌رنگی، انفاق، ایثار و جود، هیچ نبود.

 سخن انسان از مال من و تو، ریاست من و تو، سلطنت من و تو، در این دنیا

 پیدا شد و بعد با سنگ‌اندازی، تهمت، دروغ و كلك در مقام به‌دست‌آوردن ملك و سلطنت دیگران برآمد، درحالی‌كه خداوند به او مالی عنایت فرموده كه برای او و خانواده‌اش تا آخر عمر كافی است.

 باری، حالِ ما از جهت میزان آغشته و مخلوط شدن با این دنیا نظیر آن ماشین فرسوده و خراب است؛ بعضی از افراد با یك هُل دادن به حركت می‌افتند و بعضی دیگر را هرچه هُل بدهند مانند ستون به زمین چسبیده‌اند و اصلًا حركت نمی‌كنند. ما به دنیا و زخارف آن از یك ستون هم بدتر چسبیده‌ایم و فقط خداوند علّام‌الغیوب و ستّارالعیوب می‌داند كه در پنهان چه خبر است!

 در مقابل عده‌ای نیز هستند كه استارت‌نخورده در حركتند و باید آنها را گرفت؛ مثلًا در مقام جود تا حدّ اسراف و اشكال بخشش می‌كنند؛ خداوند به پیغمبرش می‌فرماید:

 (وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى‌ عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ).[[17]](#footnote-17)

 «درموردِ انفاق نه چون دستِ بسته و به‌گردن‌غل‌زده، به‌مقدار كم اكتفا كن و نه آن‌قدر دستت را باز كن كه برای خانواده و زندگی خودت چیزی باقی نماند.»

 این نفس به تمرین و ممارستِ دائم احتیاج دارد و این ممارست «ذكرُاللَه (است. آنچه موجب می‌شود انسان از توجه به عالم كثرات خارج شود و جنبه استعداد در او به فعلیت برسد، توجه به مبدأ و حقِ مطلقی است كه هیچ‌گونه شائبه‌ای از كثرت و تعین ندارد؛ لذاست كه ائمه علیهم‌السّلام ما را به ذكر پروردگار دعوت می‌كنند.

## اهمیت ذكر در سیره معصومین علیهم‌السّلام‌

 در روایاتی راجع‌به اهمیت ذكر و اینكه بدون توجه و ذكر نمی‌توان به مقصد رسید و اینكه چرا مؤمن به ذكر و استدامه آن احتیاج دارد، اشاراتی شده است. افرادی می‌گویند اذكار با كیفیات خاص و تعداد معین، همه اباطیل صوفی‌ها و دراویش است،

 درحالی‌كه ائمه علیهم‌السّلام درست عكس این مسئله را بیان فرموده‌اند.

## كلام امام صادق علیه‌السّلام درمورد نیاز بی‌حدّ انسان به ذكر

 در اصول كافی، باب‌ «ذكرُ اللَه عزَّ و جلَّ كثيرًا»، ابن‌قدّاح از امام صادق علیه‌السّلام روایت می‌كند كه آن حضرت می‌فرمایند:

 ما مِن شَى‌ءٍ إلّا و لَهُ حدٌّ ينتَهى إليهِ إلّا الذِّكرَ، فَلَيسَ لَهُ حدٌّ ينتَهِى إليهِ. فَرَضَ اللَه عَزَّ و جَلَّ الفرائضَ، فَمَن أدّاهُنَّ فَهُو حَدُّهُنَّ؛ و شَهرَ رَمضانَ، فَمَن صامَهُ فَهوَ حَدُّه؛ و الحَجَّ، فَمَن حَجَّ فَهو حَدُّه إلّا الذِّكرَ؛ فإنّ اللَه عزَّ و جَلَّ لَم يرضَ مِنهُ بالقَليلِ و لم يجعَل له حَدًّا ينتَهى إليه.

 ثُمّ تَلا هذهِ الآية

 : (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَه ذِكْراً كَثِيراً\* وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا)[[18]](#footnote-18)، فقالَ:

 لم يجعَلِ اللَه لَهُ حَدًّا ينتَهى إليه‌[[19]](#footnote-19).

 «هر مسئله‌ای حدی دارد كه به آن حد تمام می‌شود، مگر ذكر پروردگار كه به هیچ حدی منتهی نمی‌گردد. خداوند متعال فرایضی را (مانند نماز، روزه، حج، خمس و زكات) واجب فرموده است؛ كسی‌كه آنها را ادا كند، حدّ آنها را ادا نموده است. خداوند روزه ماه رمضان را واجب فرموده، پس كسی كه آن را روزه بگیرد حدش را به‌جا آورده (و دیگر نباید شوال را روزه بگیرد)؛ خداوند حج را فرض نموده، پس كسی‌كه حج كند حدش را به‌جا آورده است؛ فقط ذكر پروردگار است كه خداوند برای آن حدی را قرار نداده است و به قلیل از آن رضایت نمی‌دهد.

 سپس این آیه را تلاوت نمود: ای افرادی كه ایمان آورده‌اید، ذكر خدا را بسیار بگویید و هر صبح و عصر تسبیح او را به‌جا آورید و سپس فرمود: براین‌اساس خداوند برای ذكر تعداد خاصی را به‌عنوان حد قرار نداده است.»

## روایت امام صادق از مداومت امام باقر علیهما السّلام بر ذكر و ورد

 ابن‌قدّاح در ادامه این روایت، از امام صادق علیه‌السّلام نقل می‌كند كه‌

 فرمودند:

 وكانَ أبى عليهِ السّلامُ كثيرَ الذِّكرِ. لَقَد كُنتُ أمشى مَعَه و إنّهُ لَيَذكُرُ اللَه، و آكُلُ مَعَهُ الطّعامَ و إنّهُ لَيَذكُرُ اللَه، و لَقَد كانَ يحَدِّثُ القومَ و ما يشغَلُهُ ذلكَ عَن ذِكرِ اللَه. و كُنتُ أرى لِسانَهُ لازِقًا بِحَنَكِه يقولُ: «لا إلهَ إلّا اللَه.» و كانَ يجمَعُنا فَيَأمُرُنا بِالذِّكرِ حتّى تَطلُعَ الشَّمسُ؛ و يأمُرُ بِالقَرائَةِ مَن كانَ يقرَءُ مِنّا؛ و مَن كان لايَقرَءُ مِنّا أمَرَهُ بالذِّكرِ. و البَيتُ الّذى يقرَءُ فيهِ القرآنُ و يذكَرُ اللَه عزّ و جلّ فيهِ، تَكثُرُ بَرَكَتُه و تَحضُرُهُ المَلائكةُ و تَهجُرُهُ الشّياطينُ و يضى‌ءُ لِأهلِ السّماءِ كما يضى‌ءُ الكَوكبُ الدُّرّىُّ لِأهلِ الأرضِ و البَيتُ الّذى لايُقرَءُ فِيهِ القرآنُ و لا يذكَرُ اللَه فيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ و تَهجُرُهُ الملائكةُ و تَحضُرُهُ الشّياطينُ.»[[20]](#footnote-20)

 «پدرم (امام باقر علیه‌السّلام) بسیار ذكر می‌گفت. من با او راه می‌رفتم درحالتی‌كه زبانش به ذكر خدا می‌گردید؛ با او غذا می‌خوردم درحالتی‌كه در بین غذا ذكر می‌گفت؛ با مردم صحبت می‌كرد اما این حدیثِ با قوم، او را از ذكر خدا باز نمی‌داشت.[[21]](#footnote-21)

 من می‌دیدم كه همیشه زبان پدرم به سقّش چسبیده‌[[22]](#footnote-22) و[[23]](#footnote-23) (بدون صدا زبانش در حركت است) و دائماً" لا إله إلّا اللَه" می‌گوید.

 پیوسته در هنگام بین‌الطّلوعین فرزندانش را جمع می‌كرد و به ذكر امر می‌نمود تا اینكه خورشید طلوع كند؛ هركسی كه از ما قرآن می‌خواند به قرآن‌

 امر می‌كرد و هركس كه قرآن نمی‌خواند، به ذكر امر می‌فرمود.

 منزلی كه در آن تلاوت قرآن و ذكر خدا باشد، بركتش زیاد می‌شود و ملائكه در آن وارد و شیاطین از آن دور می‌شوند، و آن منزل برای اهل آسمان نور می‌دهد همان‌طور كه ستاره فروزان برای اهل زمین نور می‌دهد؛ اما خانه‌ای كه در آن تلاوت قرآن و ذكر خدا نباشد، بركتش كم می‌شود و ملائكه از آن بیرون می‌روند و شیاطین جایگزین می‌شوند.»

## تأثیر تكوینی ذكر بر محیط

 جای هیچ شكی وجود ندارد كه اگر شما به منزلی وارد شوید كه در آن ذكر خدا نباشد، كدورت قلب پیدا می‌كنید؛ اگر به‌جای یك تابلوی ذكر، یك منظره نامناسب در اتاق خود بگذارید، حال شما عوض خواهد شد. اگر در اتاقی ده دقیقه قرآن تلاوت شود و سپس ده دقیقه موسیقی نواخته شود، حال شما در هركدام از این دو صورت متفاوت خواهد بود؛ اگر بزرگی از بزرگان وارد اتاقی شود و فرد مكدّری وارد شود، حال شما تغییر خواهد كرد؛ اگر در حرم حضرت معصومه علیهاالسّلام وارد شوید، آن حال‌وهوا در شما تأثیر دارد؛ این تغییرات واقعیاتی تكوینی است كه نمی‌توان با آن جنگید و مقابله نمود.

## كلام رسول خدا پیرامون برتری ذكر بر جهاد در راه خدا

 امام صادق علیه‌السّلام در ادامه روایت می‌فرمایند:

 وقَد قالَ رسولُ اللَه صلَّى اللَه عليهِ و آلِهِ و سلَّمَ: «أ لا أُخبِرُكُم بِخَيرِ أعمالِكُم لكم، أرفَعِها فى دَرجاتِكم و أزكاها عندَ مَليكِكُم، و خَيرٍ لَكم مِن الدّينارِ و الدِّرهَمِ، و خَيرٍ لَكم مِن أن تَلقَوا عَدُوَّكُم فَتَقتُلوهُم و يقتُلوكُم؟» فقالوا: «بلى.» قالَ: «ذِكرُ اللَه عَزَّ و جلّ كثيرًا.»[[24]](#footnote-24)

 «جدم رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود:" آیا به شما نگویم بهترین اعمالتان چیست؟ عملی كه شما را نسبت به سایر اعمال بالاتر می‌برد و در نزد پروردگارتان خالص‌تر می‌گرداند، و از درهم و دینارِ این دنیا برای شما

 بهتر است، و از آنكه با دشمن خود بجنگید و بكُشید و كشته شوید نیز برای شما بهتر است!" گفتند:" بله یا رسول‌اللَه!" فرمود:" یاد و ذكر بسیار خداوند است."»

## میزان كسب فیوضات الهی به‌مقدار اشتغال به ذكر

 در خاتمه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند:

 جاءَ رَجُلٌ إلَى النَّبىِّ صلَّى اللَه عليهِ و آلِهِ، فقالَ: «مَن خَيرُ أهلِ المَسجدِ؟» فقالَ: «أكثرُهُم لِلهِ ذِكرًا.» و قالَ رسولُ اللَه صلَّى اللَه عليهِ و آلِهِ و سلّمَ: «مَن أُعطِىَ لِسانًا ذاكِرًا فَقد أُعطِىَ خَيرَ الدّنيا و الآخِرةِ.» و قالَ فى قولِهِ تعالى:

 (وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ)[[25]](#footnote-25)

 قالَ: «لا تَستَكثِر ما عَمِلتَ مِن خَيرٍ لِلهِ تعالى.»[[26]](#footnote-26)

 «شخصی نزد پیغمبر آمد و گفت:" بهترین افرادِ اهل مسجد چه كسانی هستند؟" رسول خدا فرمود:" كسانی كه بیشتر ذكر خدا می‌كنند." و فرمود:" خیر دنیا و آخرت به كسی داده شده كه لسان و زبان ذاكر داشته باشد." و حضرت در تفسیر آیه بر كسی منّت مگذار، درحالی‌كه عمل خود را بزرگ و بسیار ببینی و نسبت به آن دچار عُجب شوی فرمودند:" آنچه را از عمل خیر برای خداوند متعال انجام داده‌ای، زیاد مشمار."»

 این روایت می‌رساند كه مؤمن به هر مقدار به ذكر الهی اشتغال داشته باشد، به همان مقدار می‌تواند فیوضاتی را كه در اثر جنبه ملكوتی ذكر بر قلب نازل می‌شود، استجلاب نماید. اذكار الهی نیز با یكدیگر تفاوت دارند و هركدام دارای خصوصیاتی است كه إن‌شاءاللَه در مجالس بعد بیان خواهد شد.

 اللَهمّ صَلّ علی محمّدٍ و آل محمّد

1. جهت اطلاع بيشتر پيرامون لزوم مجاهدت با نفس رجوع شود به الله‏شناسى، ج ١، ص ٣٣٤. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره يونس (١٠) آيه ٤١. [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ٨، ص ١٨٢؛ صفات الشّيعه، ص ٥؛ معادشناسى، ج ٣، ص ٢٦٨؛ ج ١٠، ص ٤١٩. ولايت فقيه در حكومت اسلام، ج ١، ص ١٠٠:

   « سَمِعتُ أبا عبدِ اللهِ عليهِ السّلامُ يقولُ: لَمّا فَتَحَ رسولُ اللهِ صلَّى اللهُ عليهِ و آلِهِ و سَلَّمَ مَكّةَ، قامَ علَى الصَّفا فقالَ: يا بَنى هاشمٍ، يا بنى عبدِ المُطَّلِبِ! إنّى رسولُ اللهِ إليكُم، و إنّى شفيقٌ عليكُم، لا تَقولوا:" إنَّ مُحمّدًا مِنّا!" فَوَ اللهِ ما أوليائى مِنكم و لا مِن غَيرِكُم إلّا المُتّقونَ! ألا فلا أعرِفُكُم تَأتونى يومَ القيامةِ تَحمِلونَ الدّنيا على رِقابِكُم و يأتِى النّاسُ يحمِلونَ الآخِرةَ. ألا و إنّى قد أعذَرتُ فيما بَينى و بَينَكُم و فيما بَينَ اللهِ عَزَّ و جَلَّ و بَينَكُم، و إنَ‏﴿ (لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ)﴾.

   حضرت صادق عليه‏السّلام فرمودند:" وقتى رسول اكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم مكه را فتح نمودند، آمدند بالاى كوه صفا (كه متصل است به مسجدالحرام) و فرمودند: اى فرزندان هاشم و اى فرزندان عبدالمطّلب! من فرستاده خدا هستم به‏سوى شما، و من نسبت به شما مهربانم به‏طورى‏كه دل‏سوز شما هستم! نگوييد كه محمد از ماست! قسم به خدا نيستند اولياى من و دوستان و نزديكان من از شما و نه از غير شما، مگر پرهيزگاران. آگاه باشيد، من شما را چنين نشناسم كه روز قيامت بياييد پيش من و دنيا را روى پشت‏ها و گُرده‏ها و شانه‏هاى خود حمل كرده باشيد و مردم ديگر بيايند و آخرت را با خودشان حمل كرده باشند. آگاه باشيد كه من حجت را بر شما تمام كردم و ديگر جاى عذرى براى شما باقى نگذاشتم؛ در آنچه بين من و بين شماست حجت را تمام كرده و در آنچه بين خدا و بين شماست، عذرى باقى نگذاردم. بدانيد كه عمل من، مالِ من است و عمل شما از آنِ شماست."» [↑](#footnote-ref-3)
4. آيين رستگارى، ص ١٥٧. [↑](#footnote-ref-4)
5. البته فقط منظور صِرف عبادات نيست؛ مراد از مراقبه، كلّيه دستورات و كلّيه امورى است كه انسان با آنها سروكار دارد. [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافى، ج ٢، ص ١٨٥. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. منظور از سر، پيشانى نيست. [↑](#footnote-ref-8)
9. تحف العقول، ص ٤٥٠:

   « قالَ الرّضا عليهِ السّلامُ:" لا يقَبِّلُ الرّجُلُ يدَ الرّجُلِ؛ فإنَّ قُبلَةَ يدِهِ كَالصّلاةِ لَه."»

   ترجمه:« امام رضا عليه‏السّلام فرمودند:" شايسته نيست مردى دست مرد ديگرى را ببوسد؛ چراكه بوسيدن دست او، به‏منزله براى او نماز خواندن است."» (محقق) [↑](#footnote-ref-9)
10. نور ملكوت قرآن، ج ١، ص ٧٤:

    ) ... من نه به او، و نه به غير او اجازه دست بوسيدن را نداده‏ام.» [↑](#footnote-ref-10)
11. اتفاقاً نرده كشيدن بر دور كعبه يا حرم‏هاى ائمه عليهم‏السّلام كار اشتباهى است و درصورتى‏كه مشكلاتى در طواف زن و مرد با هم پيدا شود، مى‏توانند دو ساعت مخصوص زنان و دو ساعت براى مردان قرار دهند. درهرصورت مسئله مهم در زيارت آن است كه در اطراف ضريح امام عليه‏السّلام نبايد بين زن و مرد حجابى باشد و افراد بايد بتوانند دور حرم طواف كنند. [↑](#footnote-ref-11)
12. جهت اطلاع بيشتر پيرامون حكم طواف ضريح ائمه عليهم‏السّلام، رجوع شود به روح مجرد، ص ١٩٧. [↑](#footnote-ref-12)
13. ترجمه:« بلا و مصيبت اختصاص به اهل ولايت دارد.» (محقق) [↑](#footnote-ref-13)
14. مصباح الشريعه (ترجمه و شرح عبدالرّزاق گيلانى) ص ٣٦٥. [↑](#footnote-ref-14)
15. ديوان حافظ، غزل ٣١٧. [↑](#footnote-ref-15)
16. مثنوى معنوى، دفتر اول. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره إسراء (١٧) آيه ٢٩. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره احزاب (٣٣) آيه ٤١ و ٤٢. [↑](#footnote-ref-18)
19. الكافى، ج ٢، ص ٤٩٨. [↑](#footnote-ref-19)
20. همان، ص ٤٩٩. [↑](#footnote-ref-20)
21. بالطّبع هنگامى كه امام باقر عليه‏السّلام صحبت مى‏فرموده‏اند آن افراد گوش فرا مى‏داده‏اند و در فاصله‏اى كه آنها متقابلًا صحبت مى‏كرده‏اند، آن حضرت به ذكر اشتغال داشته‏اند. [↑](#footnote-ref-21)
22. حَنَك در لغت به‏معناى سَق است. [↑](#footnote-ref-22)
23. لسان العرب، ج ١٠، ص ٢١٦:

    « حنك: الحَنَكُ مِنَ الإنسانِ و الدّابةِ: باطنُ أعلَى الفَمِ مِن داخلٍ.»

    ترجمه:« حَنَكِ انسان و جنبندگان: باطنِ بالاى دهان از داخل، كه همان سقف دهان مى‏شود.» (محقق) [↑](#footnote-ref-23)
24. الكافى، ج ٢، ص ٤٩٩. [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره مدثّر (٧٤) آيه ٦. [↑](#footnote-ref-25)
26. الكافى، ج ٢، ص ٤٩٩. [↑](#footnote-ref-26)